

نقد لنین بر مخالفان

حمله به آسمان

در انقلاب کمون پاریس

شروین منصوری

روز ۱۸ مارس - ۲۷ اسفند - قیام کمونارها در پاریس شروع شد. لنین پیرامون این قیام و تحلیل مارکس درباره کمون نوشت:

... نظریه مارکس درباره کمون، زیورنامه های او به «کوگلمان» است. این نظریه، بخصوص در مقایسه با روش سوسیال دموکرات های جناح راست روسیه بسیار گرانبهاست. پلخائف که پس از دسامبر ۱۹۰۵ با بیم و خوف فراوان گفته بود: «نمی بایست دست باسلحه برد»، اکنون بی آنکه حجب و حیا مانعش شود، خود را با مارکس مقایسه می کند. مارکس نیز بگفته او از انقلاب ۱۸۷۰ جلوگیری می کرد، آری، مارکس نیز از انقلاب جلوگیری می کرد ولی ملاحظه کنید چه شکاف عمیقی بین آنها در این موضوع بخصوص، که پلخائف برای مقایسه خود با مارکس انتخاب کرده است، مشاهده می شود.

پلخانوف در نوامبر ۱۹۰۵، یکماه پیش از بحیوچه انقلاب اول روسیه، نه تنها ایدا رنجبران را بر علیه انقلاب متوجه نمی ساخت، بلکه صریحا از لزوم «آموختن فن استعمال اسلحه و مسلح شدن» سخن می گفت. ولی یکماه بعد که مبارزه شعله ور شد، بدون آنکه ذره ای از اهمیت آن را گوشزد نماید و نقش آن را در جریان حوادث روشن گرداند و روابط آن را با اشکال دیرین مبارزه بیابد، باشتاب زدگی یک روشنفکر پشیمان و توبه کار، می گوید «نمی بایست دست به اسلحه برد».

مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰، درست ششماه پیش از کمون، صریحا کارگران فرانسه را متوجه می سازد و در خطاب خود در بین الملل، قیام را دیوانگی می خواند. او از پیش، اشتباه ملیون فرانسه را دائر به امکان تجدید نهضتی نظیر سال ۱۷۹۲ آشکار می سازد. او از چند ماه پیش، نه در یک تاریخ موخر، می گوید: «نباید دست به اسلحه برد».

حال ببینیم هنگامیکه این اقدام بیهوده، بگفته مارکس، در مارس ۱۸۷۱ جامه عمل می پوشد اودر مقابل، چگونه عمل می کند؟ شاید مارکس از این اتفاق مانند پلخانوف در حوادث دسامبر برای تخفیف دشمنان خود: پرودنیستها و پلاتکیستها، که در راس کمون بودند استفاده می کند؟ شاید او مانند یک خانم معلم آغاز قرقر و بداحمی را می گذارد و می گوید: من نگفتم؟ بفرمائید اینست نتیجه رجزخوانی شما، اینست هذیان های انقلابی شما؛ شاید او هم در بدرقه کمونارها، مانند پلخانوف در بدرقه مبارزان دسامبر، به پند و اندرز حکیمانه منفی بافان متقرعن می پردازد و با آب و تاب می گوید: «نمی بایست دست باسلحه برد»؟

نه، ایدا". در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ مارکس نامه پرشوری به «کوگلمان» می نویسد، پیامی می فرستد که ما با میل روی دیوار خانه هرسوسیال دموکرات روس، روی دیوار هر کارگر باسواد روسی آویزان می کردیم.

مارکس در سپتامبر سال ۱۸۷۰ قیام را دیوانگی خواند. ولی در آوریل ۱۸۷۱ و قتیکه حرکت توده ها و ملیون را می بیند، با توجه خاصی در آن دقیق می شود، خود را شریک حوادث بزرگ بشمار می آورد و این حرکت را گامی به پیش در نهضت انقلابی جهانی تلقی می کند. او می گوید کمون «کوششی» است برای درهم شکستن دستگاه بوروکراسی نظامی، بعوض انتقال آن از دستی به دست دیگر. اوبه تمام معنا سرودی در وصف کارگران «قهرمان» پاریس که در زیر رهبری پرودنیست ها و پلانکیست ها بودند می سراید. مارکس می نویسد: «این پاریسی ها چه نرمی عجیب، چه ابتکارتاریخی، چه قدرت شگرف و از خود گذشتگی بزرگی دارند؛ تاریخ تاکنون یک چنین شهامتی سراغ ندارد».

برای ابتکارتاریخی توده ها، مارکس بیش از هر چیز ارج قائل است. ای کاش سوسیال دموکراتهای ما نیز ارزش ابتکارتاریخی کارگران روسیه را در اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ از مارکس می آموختند.

از یکطرف تکریم بزرگترین متفکر زمان در برابر ابتکار تاریخ توده ها، که ششماه پیش عدم کامیابی آنها را پیش بینی نموده بود، و از طرف دیگر، اظهارات بی روح و بی معنای: «نمی بایست دست به اسلحه برد!» - آیا تفاوت بین ایندو، فرق میان زمین و آسمان نیست؟ مارکس از تبعید گاه خود در لندن، مانند یک سرباز مبارز توده ها، باشور و تعصب سرشاری به انتقاد گام های عملی پارسی های «دیوانه وار شجاع» که «برسر حمله بآسمان» بودند می پردازد.

رجال مارکسیت و «واقع بین» امروزی ما، بی شک مارکس را به باد استهزا، می گرفتند؛ راستی چه اندازه برای این مرام خنده آوراست که یک نفر ماتریالیست، یکنفر اقتصاددان، یکنفر دشمن خیالبافی در برابر «کوشش حمله بآسمان» سرتکریم فرود آورد.

این آقایان از خود راضی، چقدر اشک و خنده و همدردی بزرگ منشانه نثار شورش طلبی و خیالبافی، نثار چنین نظریه ای درباره نهضت پرخوش و خروش می کردند؛ ولی مارکس مانند این آقایان خردمند از مطالعه اشکال عالیتز مبارزه انقلابی بیم ندارد. او به بررسی مسائل فنی این قیام می پردازد و می پرسد دفاع یا پیشروی باید کرد؟ و مانند آنکه عملیات نظامی در پیرامون محل اقامت خود او یعنی لندن در جریان باشد - می گوید: «محققا» «پیشروی» ! «میبایست بلافاصله روبه ورسای حرکت کرد.»

این کلمات در آوریل ۱۸۷۱ یعنی چند هفته قبل از سقوط کمون نوشته شده است. قیام کنندگان که درست بکار «دیوانه وار» (سپتامبر ۱۸۷۰) حمله به آسمان شده بودند می بایست بلافاصله رو به ورسای حرکت می کردند.

ولی کارگران برای نگهداری آزادی بدست آمده در دسامبر ۱۹۰۵ «نمی بایست دست به اسلحه» می بردند! بیهوده نیست که پلخانوف خود را با مارکس مقایسه می کند! در پی انتقاد فنی خود، مارکس می نویسد: «اشتباه دوم آنکه کمیته مرکزی کمون خیلی زود اختیارات را از خود سلب نمود.»

مارکس رهبران نهضت را از قیام پیش از موقع منع می کند. ولی با توده ها که «برسر حمله بآسمان» هستند او مانند یک مشاور، مانند یک سرباز، با وجود تئوری های مغلوط و اشتباهات بلانکی و پرودن، از پیشرفت انقلاب جهانی سخن می گوید. اومینویس: «هرچه باشد سرانجام این کار، قیام پاریس، حتی اگر بدست گرگان، خوکان و سگان پست، اجتماع کهن سرکوب شوند، درخشان ترین عمل قهرمانانه حزب ما از زمان قیام ماه ژوئیه خواهد بود.»

گرچه مارکس حتی یک اشتباه کمون را نیز از نظر رنجبران پنهان نمی کند، یک اثر خود را وقف این عمل قهرمانانه می نماید که تا به امروز بهترین راهنمای مبارزه در راه «آسمان» و هولناک ترین حربه برای «خوکان» اصلاح طلب و مترقی است. پلخانوف نیز «نوشته ای» را وقف دسامبر کرده که تقریبا کتاب مقدس حضرات باصطلاح دموکرات و مشروطه خواه شده است.

بیهوده نیست که پلخانوف خود را با مارکس مقایسه میکند. «کوگلمان» در جواب مارکس گویا اظهار تردید می کند و از بیهودگی اقدام سخن می گوید و در مقام توصیه «واقع بینی» در برابر «خیالبافی» بر می آید. حداقل آنکه گویا قیام کمون را با نمایش منظم ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ پاریس مقایسه می نماید. مارکس بلافاصله در ۱۷ آوریل ۱۸۷۱ پاسخ تندی به «کوگلمان» میدهد.

او می گوید: «ایجاد تاریخ جهانی، اگر مبارزه فقط در شرائط مساعد و خالی از هرگونه اشتباه صورت می گرفت، مسلما امری بس آسان بود.»

مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را دیوانگی می خواند؛ ولی وقتی توده ها بر می خیزند او می خواهد دوش به دوش ایشان پیش برود. با ایشان در جریان نبرد تجربه بیاموزد، نه آنکه نصایح مکتبی بخواهد. اومی فهمد که ادعای محاسبه کاملاً دقیق امکان های کامیابی از پیش، شیادی صرف یا حرفی پوچ و بیهوده است. برای مارکس بالاتر از هر چیز مهم آنست که طبقه کارگر قهرمانانه با از خود گذشتگی و ابتکارتاریخ جهانی را ایجاد می کند. او به این تاریخ از چشم کسانی نگاه می کند که آنرا ایجاد می کنند؛ و امکان آنکه قبلاً و بدون اشتباه شانس های موفقیت را حساب نمایند، ندارند. او روشنفکر منفی بافی نیست که می گوید: پیش بینی آسان بود... نمی بایست دست به اینکار زد...

مارکس به این نکته نیز توجه داشت که در تاریخ دقائقی اتفاق می افتد که پیکار مایوسانه توده ها حتی در راه یک هدف بی نتیجه، بخاطر تربیت بعدی این توده ها و آمادگی آنها برای مبارزه آینده لازم است.

برای مارکسیست های قلبی امروزی ما، که دوست دارند از مارکس نقل و قول نمایند و نظریات او را در باره اتفاقات گذشته تکرار نمایند ولی از ایجاد آینده عاجزند، طرح مسئله به اینصورت بکلی نامفهوم و حتی عجیب است.

پلخانوف وقتی پس از دسامبر ۱۹۰۵ اقدام به «جلوگیری» ... نمود حتی ب فکر این مسئله هم نیافتاد.

ولی مارکس مخصوصاً این مسئله را مطرح می کند، بدون آنکه فراموش کند که خود او از دیوانگی قیام سخن گفته بود. او می نویسد: «بورژواهای پست فطرت و رؤساء پارسی ها را در برابر یکی از دو راه گذاشته بودند: یا اجابت دعوت جنگ، یا تسلیم بلاشرط. تضعیف قوای روحی طبقه کارگر در صورت اخیر بمراتب از انهدام هزاران هزار رهبر نهضت شدیدتر می بود.»

ما بهمین جا، تفسیر مختصر تعالیم سیاسی مارکس به «کوگلمان» را تمام می کنیم. طبقه کارگر روسیه یکبار ثابت کرد و هنوز هم بارها ثابت خواهد کرد که او کاملاً قدرت «حمله به آسمان» را داراست.

راه توده ۱۲۵ ۵,۰۳,۲۰۰۷